

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَی سَیْدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِیْنَ . اِنَّا لِیْلِهِ وَاِنَّا لِیْلِهِ رَاجِعُونَ . زَیْنًا اَغْرَبْنَا وَلَا اِخْوَانَنَا الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا زَیْنًا اِنْكَ زَوْفٌ رَّحِیْمٌ .

این مجلس به باد و نام شخصیتی مسلم، مشفق، مؤمن، مبارز و دانشمند از تبار مؤمنان، مشفقان و مبارزان و دانشگاهیان این دیار برپا شده است. درگذشت این مرد عظیم و عزیز که عمر بلند پربرکتی را در خدمت به اسلام و میهن سپری کرد، برای همهٔ اسلام‌دوستان و مؤمنان و نیکخواهان این است حادثه تلخ و دل‌آزایی بود. این درگذشت را من به همسر و فرزندان آن بزرگوار، به دوستان و همفکران و هم‌زمان ایشان و به دانشگاهیان و همه ملت مسلمان ایران تسلیت می‌گویم. این نخستین بار است که پس از انقلاب اسلامی توفیق سخن گفتن در این مرکز را - که تاریخ مجسم این انقلاب است - می‌یابم، و بسیار اندوهناکم که سخن از مرگ مردی است که خود از نشانه‌های بارز حیات و از استوانه‌های مبارزهٔ مردم این سرزمین بود و اینک جای او در میان ما خالی است. و نه تنها جای او که جای هم‌زمان و هم‌روزگاران او، طالبانی، مطهزی و شریعتی هم خالی است همین‌جا دعا می‌کنم و از خداوند به جدّ و به حق می‌طلبم که این سرزمین را همچنان برای پروردن بازرگان‌ها و مطهزی‌ها و شریعتی‌ها و طالبانی‌ها حاصلخیز بدارد. و از میوه‌های آن شجره‌های طیبه کام

با این مقولهٔ جدید مهم سرنوشت‌ساز، آشنا کرد. او کسی بود که در روزگاری که اسلام خریداری نداشت خریدار اسلام شد، و وقتی که دم از مسلمانی زدن، شهرت و ثروت و قدرتی برای کسی نمی‌آورد او همه چیزش را در پای اسلام ریخت. او کسی بود که توهم تقابل میان علم و دین، و توهم تقابل میان آزادیخواهی و مبارزه و دینداری را از میان برداشت. و از همه مهمتر و بزرگتر، او کسی بود که بزرگترین گذشت را در عمر خود کرد: کسی که از ریاست دانشکده و از استادی دانشگاه و اقبال خلایق، و حسن شهرت و رفاه زندگی برخوردار بود و با کمی نرمش برخورداریهایی بسیار دیگر هم در انتظار او بود، با پا نهادن به وادی مبارزات سیاسی پا بر سر همهٔ آن برخورداریهایی نهاد، رنج زندان را به خود کشید و سالها در زندانهای تهران و برازجان به سر برد، و در روزگاری که بردن نام ساواک لرزه بر اندامها می‌افکند، او و هم‌زمان و همفکرانش در برابر استبداد شاهی ایستادند و به همگان درس مقاومت دادند و این مقاومت را صادقانه و استوارانه تا آستانهٔ انقلاب اسلامی هم راهبری کردند. و پس از آن هم ناصحانه و مشفقانه در کنار این انقلاب ایستادند و از انتقاد سازنده دریغ نکردند. زندگی او، رفتار و منشی پاک او، عزت طلبی و آزادیخواهی او، و علم دوستی و اسلام‌شناسی و گذشت و ایثار و جوانمردی او برای همهٔ ما آموزنده و مورد احترام است. نام او را تاریخ ما و خدمات دلیرانه و صمیمانه او را مردم حق‌شناس ما هیچ‌گاه فراموش نخواهند کرد و

آنکه به نام بازرگان بود

عبدالکریم سروش

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

خداوند کریم، پاداش نیکی‌های او را به اصناف مضاعف عطا خواهد فرمود. انشاءالله.

این چهرهٔ ظاهری و بیرونی عمر پربرکت مرحوم بازرگان بود. اما کارنامهٔ فکری او را ورق بزنیم و ببینیم که بازرگان از کجا آغاز کرد و منشی و مسیر خود را در کجا به پایان برد و دستاورد نهایی او در عالم تفکر و مبارزه چه بود.

آنچه برای بنده بیشتر از همه چیز در منشی و مشرب فکری مرحوم بازرگان جلوه می‌کند دو چیز است و من تمام بحث خود را حول این دو محور سامان خواهم داد: یکی درکی که بازرگان از مغرب‌زمین و دنیای جدید داشت، و دیگری انتظاری که او از دین می‌برد.

آنچه که بازرگان از مغرب‌زمین و جهان جدید در مدت تحصیل خود در اروپا دیده بود، در چند مقولهٔ مهم خلاصه می‌شد: یکی مقولهٔ نظم بود، دیگری وجدان کار بود، سومی مقولهٔ آزادیخواهی و دموکراسی بود، چهارمی علم و تکنیک و رونق علوم دانشگاهی بود و پنجمی اخلاق اجتماعی فرنگیان بود، یعنی راست گفتن، رشوه ندادن و نگرستن، فضولی در کار دیگران نکردن، دورو نبودن و... انتظاری هم

جان ما را شیرین کرده‌است، شیرین‌تر کند. مرحوم بازرگان که عمر بلند نزدیک به یک قرن خود را در خدمت به اسلام و میهن سپری کرد، شخصیتی بود که بودنش برای ما برکت بود و رفتنش موجب تذکر و عبرت. من نمی‌خواهم در این مجلس دربارهٔ شخصیت سیاسی و فعالیت‌های مبارزاتی و تعلیمی - تدریسی آن بزرگوار سخن بسیار بگویم، چرا که کثیری از حاضران در این محضر بحمدالله در سینهی هستند که از آن فعالیتها باخبر باشند و نیاز به تذکار و تکرار مجدد نداشته باشند. با این حال برای جوانترها می‌گویم که او کسی بود که در عین اینکه فرهیخته و دانش آموختهٔ دانشگاه‌های جدید داخل و خارج بود، دست از ایمان و تدین خود نکشید. او کسی بود که در روزگار غربت و بی‌پناهی اسلام، به دانشجویان دانشگاهها، که شرم‌زده و بی‌دفاع طعمهٔ بدخواهان و بی‌دینان می‌شدند، شجاعت و جسارت ابراز ایمان داد. او کسی بود که در دهه‌های پس از شهریور بیست، شهرتش سراسر کشور را گرفته بود و هر جا سخن از علم و دین و مبارزه می‌رفت نام او بر زبانها و ذهنها می‌آمد. او کسی بود که مبارزه را به سطح دانشگاه و به سطح مؤمنان و متدینان کشاند و آنها را

که از دین داشت این بود که بتواند همهٔ اینها را برای ما فراهم آورد و به جد معتقد بود که دین هم برای تأمین دنیایی آباد و پیشرفته و با نظم و آگاه آمده و دینداران می‌توانند از دین درس دنیاداری بیاموزند. تمام کتابهایی را که مرحوم بازرگان نوشته است می‌توان حول این محورها سامان داد و دید که از کجا تا به کجا عبور کرده است:

۱. مطهرات در اسلام در واقع این معنا را تبیین می‌کرد که دین و علم با یکدیگر سازگارند و اگر چه نمی‌توان گفت که یکی از دل دیگری بیرون می‌آید اما می‌توان نشان داد که یکی دشمن دیگری نیست.^۱ قابل ذکر است که بازرگان بیشتر به توفیق علم طبیعی تجربی با دین همت گماشت و آشتی دادن علوم انسانی با دین را که خارج از حیطه تخصص او بود به دیگران وا نهاد. مرحوم دکتر شریعتی فهردان میدان دوم بود. همچنین است مسأله کار که برای مرحوم بازرگان از مسائل فوق‌العاده مهم بود. چیزی بود که هیچ‌وقت آن را فراموش نمی‌کرد. زندگی شخصی او نیز بر این امر گواهی می‌داد: وی مردی بود منضبط، فوق‌العاده برنامه‌دار و برنامه‌ریز و چنانکه از فرزندانش شنیدیم اجازه نمی‌داد که لحظه‌ای از عطرش تزییع شود. او عدم توجه به مسأله کار نبودن وجدان حرفه‌ای و شناخت وقت را در کشور ما و در میان مردم ما یکی از بزرگترین علل عقب‌ماندگی ما می‌دانست و بر عکس، کار منظم و مولد فرنگیان را رمز ترقی آنان می‌شمرد. او با نوشتن کار در اسلام کوشید تا نشان دهد که به نام دینداری، نمی‌توان تنبلی و

بود که عالمانه آنچه را که درمی‌یابد در مقام عمل هم محقق کند.^۲ اسلام او، یک اسلام ساده بی‌پیرایه غیر متکلفانه غیر متکلمانه بود؛ اما در مقام عمل بڑا و نتیجه‌بخش بود. همکاری او با دولت مرحوم دکتر مصدق، شرکت فعال او در نهضت ملی نفت و جریان خلع ید و بیرون کردن استعمارگران انگلیسی و مبارزات بعدی او و به زندان افتادند، او، همه گواه راستینی بودند بر اینکه او در مقام آزادیخواهی و نفرت از استبداد، و استعمار، شخص پایدار و صادقی است و آنها را فقط برای گفتن نمی‌گوید، بلکه در عمل هم به پای آن ایستاده است. و آنچنان که عموم دوستان و آشنایان ایشان گواهی می‌دهند مرحوم بازرگان در زندگی خصوصی و در نشست و برخاست با دوستان و نزدیکان خود، این مشرب آزادی و دموکراسی را کاملاً مرعی و مجرا می‌داشت و از اینکه شخصیت او هیمنه بر دیگران پیدا کند و دیگران را از اظهار نظر بترساند و یا شخص محوری و فردپرستی درعروق آنها رواج بیابد، هراس بسیار داشت (و ما چقدر نیازمند این معنا بوده‌ایم و هستیم). مرحوم بازرگان این مثنی را تا آستانه انقلاب اسلامی هم رها نکرد و پیشنهاد او بر اینکه نام این جمهوری، جمهوری دموکراتیک اسلامی باشد، بر عمق رسوخ اندیشهٔ آزادیخواهی و دموکراسی طلبی در ذهن آن عزیز فقید گواهی می‌داد.

اینها آرمانهای بازرگان و نخستین انتظارات آن مرحوم از دین بود؛ دینی که برای او کتابهای مطهرات در اسلام، (۱۳۲۲) و راه طی شده

نه به صفت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجمع علوم انسانی

کاهلی و سستی را پیشه کرد^۲ و در زیر پوشش تصوف، بطالت، بیکارگی، قضاوقدری بودن، و ذکر گفتن را بر گشودن گره‌های زندگی ترجیح نهاد.^۳ عشق و پوستل نیز گرچه کتابی تخصصی و علمی و ترمودینامیکی است اما نقش کار در آن برجسته است. راه طی شده در میان آثار این دوره بازرگان اهمیت ویژه دارد و خصوصاً از آن جهت مهم است که توضیح می‌دهد که تمدن جدید، به راه انبیا رفته و می‌رود و خصوصاً بسیاری از اخلاقیات اروپاییان همان است که ادیان خواهان آنند. همینطور است مذهب در اروپا.

همچنین باید از آزادیخواهی آن بزرگ یاد کرد، که بر بسیاری از آثارش سایه افکنده است. مرحوم بازرگان که به خوبی دوران استبداد رضاشاهی را دیده بود، یکی از شایسته‌ترین افرادی بود که دربارهٔ استبداد و زیانهای آن سخن بگوید. وقتی که نظام استبدادی در این کشور دوباره تثبیت شد و او و همکاران و همفکرانش به مبارزات سیاسی علنی دست بردند، مرحوم بازرگان ملزم شد که در این باب کوششهای تئوریک هم بکند. البته او تئورسین محض نبود و بلکه در مقام تئوری‌سازی چندان درنگ نمی‌کرد. بیش از هر چیزی به فکر آن

(۱۳۲۶) را نوشت و سرچشمه استقلال (۱۳۲۷) و سر عقب افتادگی ملل مسلمان (۱۳۲۹) را تعلیم کرد. آثار عظیم اجتماع (۱۳۲۹) را توضیح داد، احتیاج دوز (۱۳۳۶) را به ما شناساند و در مرتبه بعد عشق و پرستی (۱۳۳۵) و مسلمان اجتماعی و جهانی (۱۳۳۸) را مطرح کرد.

۲. یختگی بازرگان همچنان که به پیش می‌رود یک تشخیص مهم برای او مطرح می‌کند و آن این است که اگر ما دین را برای دنیا می‌خواهیم، اگر آباد کردن دنیا به کمک دین هدف و رسالتی است که ما متدینان داریم آیا مکتبهای دیگر نیستند که همین هدف را دنبال می‌کنند؟ و همین وعده‌ها را به مردم می‌دهند؟ و در مقام عمل هم پیروانشان ایثارگرانه و شهادت طلبانه به میدانهای مبارزه می‌شتابند و می‌کوشند تا این اغراض را محقق کنند؟ آیا خود غریبه‌ها چنین وعده‌هایی به مردم خود نداده‌اند و نمی‌دهند؟ و آیا پاره‌ای از این وعده‌ها را محقق نکرده‌اند؟ آیا در مغرب زمین، علم و آزادی و کار و نظم محترم نیست؟ آیا در مکتب کمونیسم و سوسیالیسم، وعده نمی‌دهند که جامعه‌ای بنا خواهند کرد مالا مال از علم و رفاه و لبریز از آزادی و برابری، آن هم به معنای واقعی‌اش؟ اگر حقیقتاً هدف این است که ما از مسیر دین به دنیای آبادی برسیم، آیا مسیرهای دیگری برای رسیدن به دنیای آباد یا آبادتری وجود ندارد. و از همه بالاتر اگر دین را برای دنیا می‌خواهیم دنیا را برای چه می‌خواهیم؟ بازرگان جوان این فکر را نداشت اما بازرگان میانسال این فکر برایش به جد مطرح بود. عموم کتابهایی هم که در دهه‌های چهل نوشته است، کمابیش ناظر به همین معناست.^۵ شاید هیچ‌جا به وضوح و به صراحت یاد نکند که چنین اندیشه‌ای برای او پیدا شده و او را به تکاپو افکنده است؛ اما جدیت و جهد او برای آنکه اثبات کند که در مقام آباد کردن دنیا، اسلام از کمونیسم و کاپیتالیسم سبق می‌برد و راه بهتر و کوتاهتر و آسانتری را در اختیار مؤمنان و مسلمانان می‌گذارد، گواه این معناست.^۶

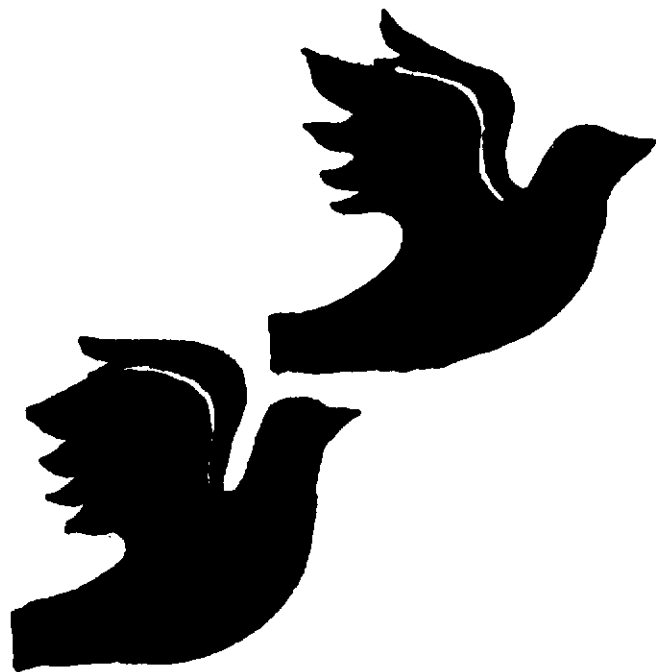
مرحوم بازرگان برای نشان دادن این برتری دو کار می‌کند اولاً با کسب اطلاعات دست اول خود را با مکاتب رقیب آشنا می‌کند، و ثانیاً برای اینکه پاره‌ای از شبهه‌ها را درباره‌ی غرب از اذهان بزداید به شناساندن بهتر مغرب زمین دست می‌برد. یکی از نکته‌های فوق‌العاده مهمی که او در این باره به ما می‌آموزد و قبلاً به آن اشاره کردیم - و در نوشته‌های کمتر کسی از مصلحان و محیبان این دیار آن را می‌توان یافت - این است که آنچه در مغرب زمین گذشته است و می‌گذرد به هیچ‌وجه دور شدن از راه انبیا نبوده است. تکیه‌ی مرحوم بازرگان در این کاوش البته بر اخلاقیات دینی است نه بر اعتقادات و نه بر فقهیات که این هم تشخیص فوق‌العاده صائبی است. اگر شما بخواهید مغرب‌زمینیان را به لحاظ فقهی بسنجید، باید قضاوت کنید که آنان از دایره‌ی دین فوق‌العاده دور افتاده‌اند و به هزاران ملامتی و مناهمی مبتلا شده‌اند و اگر بخواهید به لحاظ اعتقادات آنان را بسنجید، اعتقادات غیردینی و ضددینی بسیاری در میانشان پدید آمده است گرچه به لحاظ علمی، راه قبول خدا و معاد بسیار هموار شده و استعداد پذیرش آنها بیشتر شده است. اما وی با مورد توجه قرار دادن اخلاقیات، گفت که آنچه نهضت انبیا در درجه‌ی اول برای آن بوده است، تحقق بخشیدن یک رشته اخلاقیات در میان مردم بود: دروغ نگفتن، خیانت نورزیدن، به یکدیگر اعتماد داشتن، سود عادلانه بردن، به عدالت و آزادی احترام گذاشتن و تضییع نکردن حقوق دیگران. و همین‌ها در مغرب‌زمینیان نیز

کمابیش محقق شده است.^۷ و از این طریق صولت آن نظریه‌ای را شکست که غرب را یکپارچه مطعون و مطرود می‌دانست و معتقد بود که هیچ چیز نیکویی در آن یافت نمی‌شود. نیفتادن مرحوم بازرگان در دام کسانی که به نام غربزدگی همه چیز غرب را مطعون می‌شمردند، یکی از افتخارات اوست. البته او ناقد غرب هم بود و زشتیهای آن را هم در حد خود می‌شناخت، اما هیچ وقت مغرب‌زمین را طرد نمی‌کرد. چگونه می‌توان تمدنی را طرد کرد که چند قرن است مستمراً خود را نقد می‌کند؟ تمدنی که چند قرن است خود را مستمراً نقد می‌کند قطعاً پایه‌های محکمی دارد، قطعاً شناختنی است، و قطعاً برای باقی ماندن خود ارکان و استوانه‌هایی پدید آورده است.

مرحوم بازرگان در همین مرحله از مشی فکری خود بود که کوشید دین را در جامه‌ی یک ایدئولوژی عرضه کند. و بعثت و ایدئولوژی را بنویسد. ایدئولوژی اندیشی در عرصه‌ی دین معنایش جز این نیست که اولاً مکتبی مؤدب و مبارزاً عرضه کنیم ثانیاً نشان بدهیم که این مکتب همان قدر به درد دنیا می‌خورد که بقیه‌ی مکاتب، و بلکه بهتر از آنها دنیای ما را آباد می‌کند.^۸ مرحوم بازرگان ابتدا کوشیده بود تا بگوید این دین، دشمن دنیا نیست. بلکه آبادگر آن است اما وقتی که دید رقیبان بسیاری پدید آمده‌اند که آنها هم همین ادعا را دارند، کوشید تا اثبات کند که دین از این جهت، بهتر از آنهاست. مرحوم شریعتی بزرگترین نماد اوج این اندیشه در تاریخ فرهنگ ماست. او نیز در تمام زندگی خویش کوشید تا دین را به صورت ایدئولوژی مدون و منظمی عرضه کند که آبادانی و رونق این دنیا به بهترین وجه در سایه‌ی آن عملی شدنی باشد. گویاترین جمله شریعتی در این مورد این بود که گفت: «دینی که به درد قبل از مردن نخورد، به درد بعد از مردن هم نخواهد خورد».

این نکته به هیچ‌وجه معنایش این نیست که این بزرگان در دین ابزار انگارند، یعنی دین را به منزله‌ی آلت و ابزاری که به حقانیت آن هیچ اعتقادی ندارند، در دست گرفته‌اند و به دنبال مقاصد دنیوی و قدرت‌طلبی و ثروت اندوزی خود هستند. به هیچ‌وجه، بلکه تشخیص و درک آنها از ماهیت و گوهر دین همین بود که دین چنین خاصیتی دارد و برای چنین غرضی فرستاده شده است. ذره‌ای غرض‌ورزی و خیانت و دوری از اندیشه‌های الهی در آنان نبود. نه مرحوم بازرگان و نه مرحوم شریعتی مطلقاً چنین تلقی نداشتند که ما اهدافی داریم و فعلاً بهترین ترکیبی که می‌توانیم بر اوسوار شویم و برانیم و خود را به مقصد برسانیم، مرکب دین است. (پاره‌ی از کلمات مرحوم شریعتی موهب این معنا هست اما در آثار بازرگان جملاتی که حتی احتمال این معنا هم در آنها برود یافت نمی‌شود) بلکه درک و تشخیص آنان نسبت به رسالت پیامبر و غرض شارع این بود و بر وفق این درک هم عمل می‌کردند و این انتظار را در مردم مؤمن و مسلمان برمی‌انگیختند که چنین چیزی را از دین بخواهند.

۳. مرحوم بازرگان در دوران پس از انقلاب و با نزدیک‌تر شدن به پایان عمر، مسأله‌ی انتظار از دین برایش هر چه بیشتر مطرح شد. ایشان در بعثت پیامبر ص در بهمن ماه ۱۳۷۱ سخنرانی فوق‌العاده مهمی در انجمن اسلامی مهندسان کردند که در نسخ محدودی تکثیر و منتشر شد و به دست پاره‌ای از دوستان ایشان رسید. پاره‌ای از همفکران ایشان هم آن بحث را مورد نقد و بررسی قرار دادند. مرحوم بازرگان بر رسیه‌های دوستان را ملاحظه کردند و مجدداً آن سخنرانی را بازنویسی کردند که در بهمن سال ۱۳۷۲ نسخه‌ی نهایی آن منتشر شد. در



انتظاری نباید داشت و اگر آبادی نصیب دنیا می‌شود جزو محصولات فرعی دین است. دنیا را عقلاً اداره کرده‌اند و خواهند کرد و هر مقولاتی چون علم و آبادی و مبارزه و نظم و... بدیهیاتی است که عاقلان بدان می‌توانند برسند. لذا آنها جزو تعلیمات اصلی ادیان نیست. در اصل، رسولان الهی آمده‌اند که به ما بیاموزند که اولاً این عالم خدایی دارد، و ثانیاً جهانی و حیاتی پس از مرگ هست و خود را باید برای آن جهان آماده کرد. لکن چون آن جهان و این جهان تضادی با هم ندارند، در مسیر آماده کردن خود برای آن جهان البته فوایدی هم نصیب این جهان خواهد شد. اما این امر بالذات نیست، بلکه بالتبع و بالعرض و جزو محصولات فرعی ادیان و رسالت رسولان است.^{۱۵} و بلکه صحیح‌تر آن است که بگوییم کار برای آخرت مخل دنیا نیست. همین و بس. اما فکر بهبود دنیا را از در دیگر باید کرد.

به این ترتیب بود که مرحوم بازرگان یکباره چند مقوله مهم را در کنار هم نهاد و پرسید: آیا دین برای دنیاست؟ پاسخ: نه. دلیل محکم او هم این بود که «دین برای دنیا» فاصله چندانی ندارد با «دین برای دنیاداران» و «دین به کام دنیاداران».^{۱۶} پس کدام است؟ دنیا برای دین؟ این هم نه چون به تصوف منفی می‌کشد و جوابش را در کار در اسلام داده بود. پاسخ او این است: دین برای خدا و برای آخرت،^{۱۷} و دنیا تابع آن، و به قول مولانا:

هر که کارد قصد گندم باشدش

گاه خود اندر تبع می‌آیدش

قصد در معراج دید دوست بود

در تبع عرش و ملایک هم نمود (مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۲۲۶ و ۲۲۲۳)

دنیا برای دین، امر بالتبع و بالعرض است. اگر کسی دنیا می‌خواهد، وارد علوم دنیوی بشود، فلسفه می‌خواهد، سراغ فیلسوفان برود، کلام می‌خواهد، سراغ متکلمان برود، اقتصاد می‌خواهد، پیش اقتصاددانان برود، از دین فقط باید دین را بخواهد. دین سوپرمارکتی نیست که همه چیز در آن بفروشند. متدینان همانقدر باید به فکر دنیای خودشان باشند که غیرمتدینان هستند، همانقدر باید ابزارهای علمی و مدیریتی را به کار گیرند که دیگران می‌گیرند، و این انتظار عبث را از دل خود بیرون کنند که دین همه سؤالات را می‌تواند پاسخ دهد.

این نکات شاید برای کسانی که عمری در مبارزه و ترویج اندیشه دین برای دنیا، گذرانده‌اند فوق‌العاده ثقیل باشد. و من می‌دانم که چه شکنجه‌ای بر ذهن مرحوم بازرگان رفته است تا این اندیشه را به این بوضوح و صراحت ابراز کند. همین که همفکران او - که هیچ‌وقت به عمق فکر او نرسیدند - نتوانستند تا اینجا با او همراهی کنند نشان می‌دهد که برداشتن این گام چقدر مشکل بوده است. و ورود به این مرحله چه شجاعت روحی و چه دلیری عقلانی می‌خواهد.

من مایلیم که این معنای فوق‌العاده مهم را قدری بشکافیم، گو اینکه جای بحث مبسوط درباره آن اینجا نیست. در دومین صفحه از صفحات نوشته یاد شده، مرحوم مهندس بازرگان بحث «انتظار از دین» را مطرح می‌کند و صریحاً این تعبیر را به کار می‌برد. گویی تا پیش از این، برای او و همه همگامان او بدیهی و روشن بود که از دین چه انتظاری باید داشته باشند:

از نظر ایشان دین باید به درد دنیای ما بخورد، ما را عزیز کند و برتر از سایر ملل بنشانند. آنان هیچ‌وقت به طور تئوریک گریبان خود را

اینجا ما شکاف خیلی عمیقی بین اندیشه جدید بازرگان و اندیشه‌های قبلی او می‌بینیم.^{۱۸}

بازرگان از ابتدای حرکت خویش آنچه را در اندیشه دینی و در میان دینداران کم می‌دید، آداب فقهی نبود، بلکه می‌گفت که ما در این زمینه حتی افراط هم کرده‌ایم. این نکته را چند بار در نوشته‌های خود به کار برده است که در میان معارف دینی، فقه «رشد سرطانی» پیدا کرده است.^{۱۹} و تمثیلی هم که دارد این است که اگر تصویر کسی را چنان رسم کنند که فی‌المثل بینی او خیلی بزرگ باشد، اما صورت و چشم‌های او خیلی کوچک، کاریکاتور خنده‌آوری پدید خواهد آمد. وضع معارف دینی نیز چنین است که یک سوی آن این همه رشد کرده است، اما جوانب دیگر آن رشد نایافته باقی مانده است. آن جوانب رشد نایافته از نظر بازرگان جوانب اخلاقی دین بود. جوانب فلسفی و کلامی هم برای او چندان مهم نبود، بلکه آنها را هم آگاهانه طرد می‌کرد و از ته دل معتقد بود که مشغول بودن مسلمانها به آن مباحث، آنها را از ضروریات حیاتی هم دور کرده است.

مرحوم بازرگان در این مسأله رفته‌رفته به این معنا متمایل شد که اگر قصه دین، قصه فقه و مقررات اجتماعی باشد و ما دین را برای این مقررات بخواهیم، در این صورت چندان نیازی به دین نیست، چرا که مقررات اجتماعی را به نحوی از انحا و با توافق عقلاً می‌توان وضع کرد و بر وفق آنها عمل کرد، چنانکه دیگران کرده‌اند و چندان زیان هم نکرده‌اند. این سخن، البته سخن مرحوم بازرگان نیست. هفت قرن قبل، ابن‌خلدون عیناً همین سخن را گفته بود. در نوشته‌های او آمده است که جوامع بسیاری هستند که پیامبر نداشته‌اند و ندارند، اما امور اجتماعی خود را به خوبی اداره می‌کنند.^{۲۰} و بلکه غزالی هم، پیشتر از او فقه را علمی دنیوی می‌دانست، یعنی بالذات غیر متعلق به دین.

بنابراین وی به این جا رسید که پیامبران اولاً و بالذات برای اداره امور اجتماع نیامده‌اند.^{۲۱} این انتظار، مهم‌ترین انتظاری نیست که ما از انبیا داریم. حاجت اصلی ما به دین در جای دیگر است، چرا که سر حاجت به انبیا چیز دیگریست.

این مطلب قبلاً به صورت جوانه‌هایی در فکر او روییده بود، اما خصوصاً وقتی که رقابت رقیبان دیگر هم مطرح شد، برجسته‌تر گردید و به گل نشست و در مراحل انتهایی عمر او به وضوح جلوه کرد. او صریحاً گفت که دین برای آباد کردن دنیا نیامده است.^{۲۲} از دین چنین

نگرفته بودند تا بپرسند که آیا چنین انتظاری حق است یا حق نیست؟ آیا اصلاً دین برای این آمده است یا نیامده است؟ بالاتر از این، هیچ وقت این سؤال را مطرح نکرده بودند که اگر این سؤال مطرح شد، جوابش را از کجا باید بیاوریم؟ جوابش را از درون دین باید بخواهیم یا از بیرون دین؟

بنده یک نکته قابل بحث در کار اخیر مرحوم بازرگان می بینم و آن اینکه ایشان جواب این سؤال را از درون دین می جوید. یعنی می خواهد با آیات و روایاتی که داریم نشان بدهد که آبادانی دنیا را از دین نباید انتظار داشت. این شیوه ممکن است برای متدینان دلانگیزتر و قابل قبول تر باشد و در بادی امر به نظر می رسد که بهترین راه برای تعیین انتظارات بشر از دین همین است که از خود دین بپرسیم که برای رفع کدام حاجات و درمان کدام دردها آمده است. و پیامبران و داعیان دینی برای کار خود چه اهداف و مقاصدی را معین و معرفی نموده اند، اما واقع آن است که این شیوه وافی به مقصود نیست، چرا که:

اولاً - فهم متون دینی، خود در گرو تعیین و تحدید انتظارات ما از دین است، و نه برعکس، چون اگر به فرض کسی چنان بیندارد که از کتاب و سنت می توان جمیع نکات خرد و درشت شئون زندگی و امور عالم را استخراج کرد، در آن صورت عبارات دینی برای او معانی دیگر خواهند یافت و او خواهد کوشید تا از کمترین اشاره بیشترین استفاده را بکند و گره های خود را در باب قوانین نور و حرکت سیارات و خواص ادویه و شکافتن اتم و ... از متن آیات و روایات بگشاید. و اگر آن دایره را محدودتر بداند، به نحو متفاوتی عمل خواهد کرد، و درک و فهم خود را به نحو دیگری سامان خواهد داد. و کثیری از امور وارد در متون دینی برای او اصلی جلوه نخواهند کرد. لذا آدمیان پیش از مراجعه به دین باید مسائل را به مسائل اصلی و فرعی تقسیم کرده باشند و چهار چوبی برای انتظارات خود معلوم و معین نموده باشند، و سپس به سراغ متون دینی بروند. اگر کسی واقعاً فکر کند که دین برای تعلیم علم طب نیز نازل شده است، یا فی المثل متکفل آموزش شیوه مدیریت بیمارستانی هم هست، در مراجعه به دین اشارات و مجملات را نیز از این حیث مورد کاوش و استفاده قرار خواهد داد. و اگر از همان ابتدا معتقد باشد که دایره اصلی پیامها و معارف دینی حد مشخصی دارد، و آموزش مسائل بیرون از آن دایره اساساً مقصود و وظیفه شارع نبوده است، نه چنان ریزبینی های افراط آمیزی در مجملات می کند، و نه به دنبال سند و برگه ای برای کشف نظر شارع در باب فی المثل شیوه مدیریت بیمارستان بر خواهد آمد. و نه نیافتن و نبودن آنها را دلیل بر نقصان شرع خواهد گرفت. چرا که از دید او اصل هدف بعثت انبیا و رسالت ایشان معطوف به جانب دیگری بوده است، و اگر کمالی هست در آنجاست نه در جای دیگر. به عنوان مثال دیگر می توان مسأله «حکومت» را مطرح کرد. (که مثال خود آقای مهندس بازرگان هم هست) اگر انتظار دینداران از دین آن باشد که دین فقط وقتی کامل است که نظریه ای مشخص و معین - با تمام جزئیات آن - در باب نحوه حکومت در جامعه عرضه کرده باشد، لاجرم کوچکترین اشارات در متن دین را هم به نحو خاصی معنا خواهند کرد و فی المثل از مرافعه «عمرین حنظله» با شخصی دیگر، که بر سر ملکی بود، نظریه ای جامع در باب حکومت استخراج خواهند نمود. در مقابل فرض کنید که کسی معتقد باشد اساساً دین برای بیان

این قبیل امور - خواه عمومیات و خواه جزئیات مربوط به آنها - نیامده است. در این صورت ذهن این شخص به هیچ وجه به سوی آن نمی رود که از متون دینی نظریه ای سیاسی در باب حکومت استخراج کند. و لذا اقوال شرعی مربوط به حکومت را همچون روایات طبی خواهد شمرد و بود و نبودشان را نقص و کمالی برای دین نخواهد یافت. عمده این است که قبلاً برای او معلوم شده باشد که از دین، طب را می طلبد یا نه؟ اقتصاد را می طلبد یا نه؟ حکومت را می طلبد یا نه؟ و گرنه با مراجعه به متون دینی در مورد همه اینها روایات و اقوال خواهد یافت. و اتفاقاً ناقدان مرحوم بازرگان به همین راه رفته اند. یعنی دائماً اقوالی را که به ظاهر حکایت از اهتمام ذاتی دین به امور دنیا می کند در برابر او نهاده اند و علیه او حجت آورده اند. این مباحثه هیچ وقت به پایان نمی رسد. آب را از سر چشمه باید بست. یعنی قبل از ورود در فهم دین، باید معیار فهم دین را در دست داشت. و یکی از آن معیارها، تعیین حدود انتظارات خویش از دین است.

حاصل آنکه شنیدن سخن دین کافی نیست، بلکه آن سخن باید فهم شود، و فهم ما از دین متکی است به نوع انتظاراتی که از دین داریم. و چنان نیست که از خود دین بفهمیم که باید از او چه بخواهیم. به علاوه تعیین انتظارات بشر از دین، همواره تحوّل تاریخی می پذیرد. یعنی آدمیان رفته رفته در طول تاریخ بهتر می آموزند که پرسش اصلی شان از خدا و پیامبر چیست، و کدام پرسشها جنبه فرعی و ثانوی دارند. (شرح این مطلب، در قبض و بسط تئوریک شریعت، به نحو مبسوط آمده است).

ثانیاً - فرض کنیم که آدمیان به دین مراجعه کردند و از دین شنیدند که برای تأمین کدام منظور آمده است. اما مطلب به همین جا ختم نمی شود، چرا که سخن بر سر صدق و کذب آن دعاوی هم هست. این نکته بویژه هنگامی اهمیت و برجستگی می یابد که فرد از بیرون در دین نظر کند، و در مقامی باشد که هنوز به دینی از ادیان اعتقاد و التزام نورزیده است. برای چنین فردی بسیار مهم است که معلوم نماید آیا ادعاهای دین و داعیان آن صادق و معتبراند، و اساساً تحقق پذیر و عقلانی هستند یا خیر.

برای آنکه این معنا به خوبی روشن شود، مکتبی را در نظر آورید که آن را مقبول و بر حق نمی دانیم: برای مثال فرض کنید که مکتب مارکسیسم خود حدّ انتظارات ما را از خودش به دست دهد و مدعی شود که برای آن آمده است که سعادت دنیوی آدمیان را تأمین کند و جامعه را به آبادی و آزادی کامل برساند و صنعت و ادبیات و هنر آدمیان را سامان مطلوب بخشد. آیا به صرف این ادعا، این مدعیات مقبول و صادق تلقی خواهند شد؟

معلوم است که در اینجا برای تعیین صدق و کذب مدعا، به بیش از ادعای مدعی حاجت است. و حتی اگر یک مکتب خود نوع و حدّ انتظارات ما را از خودش تعیین کند، کار تمام نیست.

آن مکتب سخن و مدعای خود را مطرح می کند، اما اگر ما آن مدعیات را بپذیریم و باور کردیم، در آن صورت مدعیات وی، انتظارات ما را از آن مکتب تشکیل خواهند داد. و اگر بپذیریم و باور نکردیم، و در او چیزهای دیگر دیدیم و خواندیم، از آن مکتب انتظارات دیگر خواهیم داشت. فردی که هنوز به دینی از ادیان یا مکتبی اعتقاد و التزام نورزیده، همیشه باید احتمال کذب و بطلان را در مدعیات مدعی در نظر داشته باشد، و لذا نمی تواند مدعا را به صرف

ادعای مدعی بپذیرد و آن را معیار فهم مکتب قرار دهد. بنابراین بدون شک نمی‌توان پاسخ این پرسش را که «انتظارات ما از دین چیست؟» از خود دین جست، یا به صرف ادعای دین در این باب بسنده کرد.

اما این سخن البته بدان معنا نیست که در این باب از مراجعه به دین به کلی مستغنی هستیم. مدعای دین در این خصوص می‌تواند منتهی ما باشد، یعنی برای پاسخ گفتن به آن پرسش، تئوری‌هایی در اختیار ما قرار دهد، هر چند که تحقیق صدق و کذب و تعیین اعتبار یا عدم اعتبار آن تئوری‌ها در بیرون از قلمرو دین معلوم شوند. به بیان دیگر سخنان دین در این باب اگرچه جنبه اثباتی ندارند، اما فایده ایضاحی دارند.

تعبیر «انتظارات ما از دین» محتاج توضیح است. نادانی را دیدیم که نوشته‌بود باید دید دین از ما چه می‌خواهد نه اینکه ما از دین چه می‌خواهیم! گمان کرده بود معنی انتظارات ما از دین، تحمیل خواسته‌های ما بر دین است. نه. انتظار ما از دین یعنی تبیین اینکه دین چه می‌تواند بکند و آمده و آماده است تا چه بکند. و پیداست که تبیین تواناییهای دین منوط به تبیین گوهر دین است. این از یکسو، و از سوی دیگر نیازهای آدمی که او را محتاج به دین می‌کند. دینی که نیازهای اصلی آدمی را (که ناکام مانده‌اند و در جای دیگر برآورده نمی‌شوند) برنیآورد، پذیرفتنی و خواستنی نیست. لذا در تحدید انتظارات ما از دین، تبیین دو امر ضرورت دارد یکی گوهر دین و دیگری آن دسته از نیازهای اصیل آدمی که جای دیگر اشباع نمی‌شوند. و تبیین این هر دو امر، خارج از دین صورت می‌گیرد.

در باب روش کشف گوهر دین و تعیین انتظار ما از دین سخن گفتیم. قدری هم خود مفهوم مهم دین برای آخرت را بشکافیم. مرحوم مهندس بازرگان بر این نکات تاکید کرده که اصولاً زکات و جهاد که به نظر می‌آیند دو عمل دنیوی‌اند و جنبه اقتصادی و مبارزاتی دارند و به کام ایدئولوژی اندیشیان شیرین می‌آیند، در متون شرعی چنان معرفی شده‌اند که اگر قربه‌الی‌الله نباشند سودی برای مجاهد و یا پردازنده زکات ندارند. در حالی که نظامات دنیوی، تبت یا قصد قربت از کسی نمی‌خواهند، و کافی است شخص مالیات خود را بدهد، چه به میل و چه به اکراه. به علاوه که به نظر ایشان، هیچ جا هم قرآن نگفته است که آمده‌ایم که به شما درس حکومت و اقتصاد و مدیریت بدهیم.

این مقدار از استدلال شاید معنای مهم دین برای آخرت را به خوبی روشن نکند به همین جهت توضیح زیر را می‌توان بر آن افزود. دین سه بخش دارد: فقه و اخلاق و اعتقادات.

اول. بخش فقه دین، کاری حدائقی می‌کند، یعنی نه طهارت فقه برای تأمین بهداشت کامل است و نه قصاص و دیات، حداکثر کار لازم را برای پیشگیری از جرم انجام می‌دهند و نه خمس و زکات حداکثر مالیات لازم برای گردش امور حکومت‌اند. این احکام را حتی اگر برای دنیا هم بدانیم (بنابر قول مهم غزالی که فقه اصولاً علم دنیوی است) باز هم باید آنها را حداقل کاری بدانیم که برای دنیا باید کرد و لذا برای حداکثرش باید برنامه‌ریزی عقلایی بکنیم. (و البته رعایت آن حداقل، ضروری مذاهب است). از این گذشته، فقه اگر هم به فرض، حداکثری باشد، باز هم غنای حکمی دارد و نه غنای برنامه‌ای. یعنی، در کاملترین شکل خود، حکم حلال و حرام را می‌دهد نه برنامه‌ریزی اجتماعی و فردی را. دادن راه‌حل و برنامه‌ریزی از علم برمی‌آید نه از فقه. حل مشکلات اجتماعی مثل مسأله اعتیاد و بیکاری و بیماری و تورم و تفریحات سالم و هنر و ... هیچ کدام به عهده و در توان فقه

نیست. پس به فرض اینکه فقه برای دنیا باشد، سهم کوچکی از آن اوست. فقیه موضوع آفرین نیست، بلکه پس از تولد موضوعات حکمشان را می‌دهد. تلفن و تلگراف و بانک و اسکناس و چاپ و الکتریسته و ... که قوام زندگی جدید بر آنهاست، و موجب توسعه و بلکه عین توسعه است، هیچ کدام محصول برنامه‌ریزی فقهی نبوده‌اند. فقه فقط به حقوق و تکالیف می‌پردازد. و زندگی بسی بیش از حقوق است. برای اداره دنیا به روش و قانون علمی نیاز داریم، و فقه واجد هیچ کدام نیست.^{۱۸} به قول حافظ: از شافعی میرسید امثال این مسائل. اشکال سخن آقای بازرگان این است فقه را هم اخروی می‌داند.

دوم. بخش اخلاق دین، که بخش بسیار مهمتر آن است، صددرد صد اخروی است. یعنی راست‌گویی و عفت و مجاهدت با نفس و پارسایی و زهد و شکر نعمت و توبه و صبر و ذکر موت و معاد و ... همه از نظر شرع در اصل برای کمال نفس‌اند. و نفسی که صالح و پالوده باشد، در آخرت به نعیم و رضوان الهی خواهد رسید. بلی آدمیان صالح، دنیای آرامتر و زندگی آسوده‌تری هم خواهند داشت، اما پارسایی دینی بالذات برای آن نیست که رفاه این جهانی بیشتر شود (این قول فایده‌گرایان است که همه اخلاقیات را به نفع بیشتر برای جمع بیشتر برمی‌گردانند). بلکه برای آن است که حیات اخروی سعادت‌مندان‌ای تحصیل گردد. و برای آن است که نفس مزکا و مهذب شود. و آدمی به خدا نزدیکتر گردد. فقط در این حد و به این معناست که می‌گویم دنیا محصول فرعی آخرت است (و دین و سیاست هم فقط به این معنا و در این حد به هم گره می‌خورند) و پیامبران در اصل برای آباد کردن آخرت آمده‌اند و دنیا از ترشح آن استفاده می‌کند (با قبول این پیش‌فرض که دنیا و آخرت، ضد یکدیگر نیستند، و بر خلاف قول کثیری از صوفیان). به علاوه به فرض محال که اخلاقیات دین همه ناظر به گردش امور معیشت دنیوی باشند، با اخلاق تنها، نمی‌توان جامعه را اداره کرد. قانون و علم هم برای این مقصود لازم‌اند. اما علم امری است فراورده تجربه بشری نه دین. و اما قانون (فقه) دینی هم، چنانکه گفتیم حداقلی است.

سوم. بخش اعتقادات دینی (عقیده به خدا و معاد) مهمترین نقششان پشتوانه بودن برای اخلاق و عمل مومنان است. (که اولی ناظر به آخرت است و دومی هم، وقتی که دنیوی است حداقلی است) علاوه بر آنکه خود حقایقی هستند که انکارشان، در صورت اذعان به صدقشان، موجب شقاوت اخروی است. باز هم این درست است که مؤمنان راستین معتقد به خدا و رستاخیز، لاجرم در روابط دنیویشان، حق‌شناس‌تر و بی‌گزندترند، اما اولاً آنان نادرند و ثانیاً به هیچ وجه درست نیست که ادعا کنیم مجموعه پیامبران آمده‌اند بگویند خدا را بپذیرید تا پیشرفت دنیوی نصیبتان شود. (یعنی تکنولوژی مدرن و سوپر مدرن به دست آورید، که می‌دانیم نه چنین اثری دارد و نه برای چنین چیزی است و دین در تاریخ، با همه گونه جامعه‌ها جمع شده است (خواه کشاورزی خواه صنعتی، خواه شهری خواه روستایی). نتیجه این که دین را برای سعادت آخرت باید خواست که در اصل برای آن آمده است و جبراً معطوف به تأمین سعادت اخروی است. امور دنیا را هم باید تدبیر عقلایی کرد. در پی اثبات این هم نباید بود که با دین دنیای آبادی به دست خواهد آمد، چون مثلاً دینداران بهتر مبارزه خواهند کرد یا کارکردنشان منظم‌تر خواهد بود و یا حکومتشان عادلانه‌تر. فقه را در نازل‌ترین منزل باید نشانند و اخلاق را در برترین

مرتب. از دین، ایدئولوژی دنیوی نباید ساخت و در عین امید داشتن به اینکه در جامعه دینی راستین (نه فقط فقهی) و با آدمیان پارسا و نیکانندیش و خداترس بهتر می‌توان زندگی کرد تا با کسانی که نه با دوستان مروت می‌کنند و نه با دشمنان مدرا. باید به آفات جامعه دینی حساس بود، چرا که جامعه‌ای که در آن با نام و با ابزار دین، ستم می‌رود و آدمیان له می‌شوند و محرومیت می‌کشند بسی شومتر است از جامعه بی‌دین و ستمگر که جنایاتش به نام خدا صورت نمی‌گیرد و به پای دین نوشته نمی‌شود.

روشنفکری دینی ما که تا کنون در پی آن بوده است که دین را به کار دنیا بزند و یا درخور دنیا درآورد، باید از این پس در پی بیرون آوردن دین از چنگال دنیا و دنیا داران باشد. اثبات حقانیت دین یا انسانی بودن آن امری است و اثبات دنیایوی بودن آن (در عرض مکاتبی چون مارکسیسم و در قیاس با آنها) امری دیگر است. بازرگان که خود روزگاری مفتون ایدئولوژی اندیشی دینی بود، با

پایان می‌دهم. روایتی هست که هم شیعه و هم اهل سنت آن را از پیامبر اسلام ص نقل کرده‌اند:

أليس الناس أكثرهم ذكراً للموت و اشدهم استعداداً له.

زیرکترین مردم کسی است که بیش از بقیه مردم یاد مرگ کند و بیش از همه خود را آماده مردن کرده باشد

«زیرکی» در منطق دین به «سودبیشتر بردن» و «از غفلت دیگران بهره جستن» و «کلاه بر سر کسی گذاشتن» یا «علم‌اندوزی بدون عمل» نیست زیرکی شخص زندانی، شکستن در زندان است نه زینت کردن آن و یا غافل ماندن از آن و یا کلاه بر سر زندانیان دیگر گذاشتن. به قول مولانا:

مگر آن باشد که زندان حفره کرد
آنک حفره بست آن مگری است سرد
این جهان زندان و ما زندانیان
حفره کن زندان و خود را وا رهان

(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۹۸۲ - ۹۸۱)

و این‌گونه مجالس اگر نقشی داشته باشد همانا افزونتر کردن زیرکی دینی ماست. یعنی یاد مرگ را زنده کردن.

مقام بالاتر از ذکر موت البته آماده بودن برای مرگ است. و مقام بالاتر از آن عبارت است از به استقبال مرگ رفتن. مولاعلی می‌فرماید که: حققوا علیکم نزوله ولا تنتظروا قدمه: آمدن مرگ را محقق ببینید و چنان بپندارید که اکنون در رسیده است و شما در حال احتضارید. به انتظار قدم مرگ ننشینید. آن را امری متعلق به آینده‌های دور و مبهم و نامعلوم ندانید، کسانی می‌توانند آماده مرگ باشند و به استقبال آن بروند که بدانند وقتی از اینجا می‌روند در محضر یک دوست حاضر می‌شوند. کسانی که در این جهان رابطه دوستی خودشان را با خداوند تحکیم کرده‌اند رفتن آنها از این جهان به جهان دیگر، همچون رفتن به یک میهمانی است. به تعبیر نظامی:

چون مرگ رسد چرا هراسم
کان راه به توست، می‌شناسم
از خورد گهی به خوابگاهی
وز خوابگاهی به نزد شاهی
خوابی که به بزم توست راهش،
گردن نکشم ز خوابگاهش

شما هم لاجرم با من هم‌نوا و هم‌آواز هستید که کسی که از همه تعلقات و برخورداریه‌هایش گذشت، زندان و درشتیها و بی‌مهریها و بی‌احترامیها را به جان خرید و چیزی نگفت، بهترین نشانی‌ها را می‌داد که آماده مردن است. کسی که به عیش این جهان تعلق دارد، مردن برای او تلخ است.

هر که شیرین می‌زید، او تلخ مُرد

هر که او تن را پرستد جان نبرد (مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۰۲)
کسانی که در این جهان تلخی را به جان می‌خرند، نشان می‌دهد که آماده مرگ‌اند و نشان می‌دهد که - به تعبیر پیامبر بزرگوار اسلام - از زیرکان‌اند. و ما هم گواهی می‌دهیم که مرحوم بازرگان از این زیرکان بود.

خداوندا، به برکت اولیا و پاکان و برگزیدگان، شید مغفرت و رضوان خود را نصیب روح آن عزیز فقید بگردان. خداوندا، درهای رحمت را به روی این است بگشا. دست نوازش را از سر این است



مرگ خود بر آن فکر مُهر خاتمت زد. مرگ او نماد مرگ آن اندیشه است.^{۱۱} برای همین است که عرض می‌کنم مرحوم بازرگان به اسم بازرگان بود نه به صفت، او بر خلاف سیاستمداران و دین‌فروشان هیچ‌گاه با دین، تجارت نکرد او هیچ‌گاه دین را برای دنیای خود نخواست. اما گمان می‌برد که دین برای دنیا است. و همینکه دانست که چنین نیست بر آن اندیشه هم رقم بطلان زد. این مسیر بازرگان بود از روزی که حرکت را شروع کرد تا روزی که یار به یاران رسید و راه به پایان؛ فسلام علیه یوم ولد یوم مات و یوم یبعث حیا. و من احسن قولاً ممن دعا الی الله و عمل صالحاً وقال اننی من المسلمین.
آن بزرگوار در وصیتنامه خود آورده است که در این مجلس ترحیم ذکری هم از مرگ شود، من کلام را با چند عبارتی درباره این مسأله

برندار. به همه ما توفیق مجاهدت با نفس و شفقت بر خلق عنایت
بفرما. خداوند، این رفته عزیز ما را، در کف رحمت و رضوان خود
بگیر و سرزمین کشور ما را برای پروردن چنین فرزندان رشیدی
حاصلخیزتر از قبل بفرما.

یادداشتها

● تحریر و تنقیح سخنرانی در مجلس ترحیم مهندس مهدی بازرگان (حسینیه ارشد،
۱۳۷۳/۱/۶)

۱. بازرگان در سال ۱۳۲۲ در مقدمه مطبوعات در اسلام می‌نویسد:

در این کتاب که نه داعیه اکتشاف داریم و نه دم از الهام می‌زنیم می‌خواهیم خوشه‌ای از
نمره علوم جدید را با گوشه‌ای از احکام قدیم تطبیق نمائیم و به فقها و علمای محترم
خود بنمائیم که تحقیقات جدید نیز در چه‌های وسیعی به اطوار صنع خلقت و انوار
خاندان نبوت باز می‌کند و گاهی بیشتر از ابواب حادی عشر و ذکرها و رودها انسان
مجاهد را به مصداق آیات محکم که در قرآن کریم امر صریح به تفکر در عوالم
طبیعت می‌نماید به مقام یقین می‌رساند. در همین علوم که ایشان به نظر ضلالت و یا
حقارت نگریسته از نزدیک شدن به آن سخت‌گیرانند حقایق نهفته است که برای
رسیدن به جزء کوچکی از آن قلمها سالها رنج می‌بردند و خوارها کتاب می‌نوشتند

(مطبوعات در اسلام، شرکت سهامی انتشار، چاپ هفتم ۱۳۲۷، ص ۴)

۲. مهندس بازرگان در سخنرانی کار در اسلام، ۱۳۲۵/۱/۱۴ می‌گوید:

هر قدر از طلوع اسلام دور می‌شویم با آنکه طی قرون شتادتی عقیده و علاقه
اسلامی و عواطف شیمی در ایران رفته رفته دامنه دارتر و عمیقتر شده است، ولی این
گسترش و نفوذ بیشتر در جهات آسان‌تر دیانت انجام شده است: یعنی مظاهر فکری و
عاطفی ایمان (اعتقادات و نماز و دعا و زیارت و غیره) یا آثار نفسی تقوی
(خودداری از شراب و فحشاء و دزدی و نجاست و امثال آن). متأسفانه در زمینه
عمل صالح مثبت و فعالیت (صرفنظر از اتفاقها و موقوفات که حقا قابل تقدیر است)
توجه خواص و عوام فوق‌العاده ضعیف بوده از سه پایه یا سه شرط اساسی سعادت
یعنی سه دلدانه کلید بهشت فقط دو قسمت ایمان و تقوی اولی را به صورت نظری و
عاطفی و دومی را از جنبه منفی و خودداری، اعمال کرده‌ایم. شرط سوم را که کار یا
عمل صالح است تقریباً کنار گذاشته‌ایم. مانند مسافری شده‌ایم که قصد محلی را
می‌کند و خود را از گرفتاریها و بند و بارهای دوران اقامت خلاص می‌نماید و بار
می‌بندد ولی قدم از قدم بر نداشته به راه نمی‌افتد.

شبانه‌روزی لااقل از خدا سراغ راه می‌گیریم و اهلنا الصراط المستقیم می‌خوانیم ولی
بعد از نماز می‌خواهیم و حرکتی نمی‌کنیم.

حال این سؤال پیش می‌آید که تفهیم بی‌حرکتی و بیکاری ما به گردن دین ما است یا
خود ما؟... دیدید که قرآن چنین نمی‌گوید بلکه تمام فشار و تأکید آن در جهت زحمت
و کوشش و پایداری و فعالیت است. بنابراین اگر از طریق تلقین‌ها یا تأثیرهای دینی
هم چنین شده باشیم یقیناً در نتیجه عدم درک دین و تحریفی است که تحت تأثیر خصال
و تمایلات خودمان در اسلام وارد ساخته‌ایم. (دین و دماغ، صص ۹۳ - ۹۲)

۳. مهندس بازرگان در مقاله «سر عقب افتادگی ملل مسلمان» که در سال ۱۳۲۹ نوشته
است، عقب‌ماندگی و انحطاط مسلمانین را ناشی از پنج تحول در جامعه اسلامی
می‌داند:

اول: پیدایش دو دسته اشراف و زهاد و عباد در امت اسلام که خصوصیت مشترک
آنها «بیکارگی و اعراض از فعالیت و تلاش برای زندگی» است.

دوم: تأسیس طبقه روحانیون و دو شغله شدن مسلمانها، شغل دنیا و شغل آخرت
(تفکیک کامل دین و دنیا و بی‌اعتنایی و بی‌علاقگی پاکان نسبت به مشاغل دنیوی).

سوم: منحصردار شدن کار دنیا به دین و تبذیر دین به فقه

چهارم: پیدایش عرفان و تصوف و درویشی در اثر سختگیرهای افراطی فقها در فروع
و سطحی شدن افکار و علوم.

پنجم: رویارویی غرب و شرق و دو قطبی شدن جامعه مسلمین: قطب متدینین و قطب
متجسودین.

(مهدی بازرگان، نیک نیازی، شرکت سهامی انتشار، مقاله سرعقب افتادگی ملل
مسلمان)

۴. در مقدمه کار در اسلام می‌گوید: «غرض یک بحث نظری و تاریخی عمومی تنها نبوده و

در پی نتیجه عملی اجتماعی برای ملت خودمان نیز می‌باشیم» (کار در اسلام، ص ۴)
۵. آثار عملی این دوره بازرگان عبارتند از:

خودجوشی (۴۰/۱/۱۲)، اسلام جوان (خرداد ۴۱)، مرز میان دین و امور اجتماعی
(۴۱/۶/۲۱) بعثت و ایدئولوژی (۱۳۲۵)، اسلام مکتب مبارز و مولد، خدا در
اجتماع و...

۶. مهندس بازرگان در اسلام مکتب مبارز و مولد می‌نویسد:

«وقتی هم که می‌خواهیم رسم و روش مبارزه (مبارزه اجتماعی و ایدئولوژیک) را یاد
بگیریم سر در کتابها و نشریات و سوابق کمونیست‌ها می‌کنیم. در مکتب آنها می‌خواهیم
تعلیمات فکری و حزبی و تشکیلاتی و جنگی بیاموزیم. مثل اینکه غیر از ماتریالیست‌ها
و توده‌ها هیچ دسته دیگری در دنیا مبارزه فکری (ایدئولوژیک) نکرده‌اند.» (مذهب
در اردیبهشت، شرکت سهامی انتشار، ص ۱۵۳)

بازرگان پس از ذکر اصول و روش و تدابیر مبارزه در اسلام (۱. اصالت فکری و
خلوص عملی ۲. عدم سازشکاری ۳. با وجود اصالت و استقامت، سختگیری و
خشکی به خرج ندادن و انعطاف‌پذیر بودن ۴. توکل به خدا و امیدواری به پیروزی
نهایی با سربلندی کامل ۵. اتفاق و تشکل داخلی و عدم اتکاء به دشمنان ۶. تقویت
روحی و دایمی و خوراک رساندن با شعارها و آیات و توصیه‌های افراد به یکدیگر ۷.
انضباط کامل و استتار ۸. ارتباط و تشکل ۹. جنگ عصبی و توجه به عامل نرس)
می‌نویسد: «ملاحظه می‌کنید که این اصول و تعلیمات هیچ دستکم از تاکتیکهای
مبارزه‌های مسلکی جدید ندارد. بلکه خالصتر، واقع‌بینانه‌تر و بسیار مؤثرتر بوده است.
خصوصاً وقتی پیروان، چنین احساس و اعتقادی را داشتند که بی‌جهت و بی‌حاصل
تحمل زحمت و مرگ را نمی‌کنند. با آن ایمان و اعتقاد برای آنها، معشوق الهی و
نتیجه اخروی در حکم یک مطلوب محسوس و هدف مشهود بود، جنبه موهوم یا
مشکوک را نداشت در دمسرس و ذهن رس کوچک و بزرگ و عامی و عالم بود.»
(پیشین، ص ۱۷۸)

۷. رجوع شود به راه طی شده

۸. مهدی بازرگان، در بعثت و دولت، ۱۳۵۹/۳/۲۱، می‌نویسد:

«در سال ۱۳۴۳ بحث روی ایدئولوژی و سیستم حکومتی و نظام اجتماعی اسلام
رفت و کتاب بعثت و ایدئولوژی به این منظور منتشر گردید که نشان داده شود چگونه
می‌توان از قرآن و سنت جواب مسائل اجتماعی و سیاسی و آنچه را که احزاب به
عنوان ایدئولوژی عرضه می‌نمایند استخراج و ارائه نمود» (بعثت و دولت، شرکت
سهامی انتشار، ص ۱۱)

وی در بعثت و ایدئولوژی، ایدئولوژی را این‌گونه تعریف می‌کند:

«مجموعه معتقدات یا مکتب فلسفی و نظری که از طرف شخص یا جمعیتی به عنوان
محور و مبنای فکری برای هدفتگیری حزبی و سیاسی و وسیله ارزیابی برای تعیین راه
و روش اجتماعی و مبارزه‌ای اتخاذ شده باشد و ملاک و معیار نظریات و اقدامات
آن شخص و جمعیت گردد» (بعثت و ایدئولوژی، ص ۲)

آنگاه می‌نویسد:

«در قضیه بعثت پایه‌هایی از ایدئولوژی حکومت ز اداره اجتماع براساس موازین
محکم و مقبول وجود دارد و بنابراین ممکن است خود مایه و مبنایی برای استخراج
ایدئولوژی گردد» (پیشین، ص ۷۲)

«بشر یا به ایدئولوژی مطلوب و دوی قطعی دردهای خود نخواهد رسید و دائماً در
سرگردانی و طغیان بوده باید پیرامن و شلوار ایدئولوژی عوض کند یا اگر ایدئولوژی
کامل کافی وجود داشته باشد همان ایدئولوژی الهی است و آن هم جز از طریق وحی
یعنی نبوت پایین بیانیست» (پیشین، ص ۹۲)

«در قرآن و سنت و در زبان ائمه اطهار به تعداد بی‌شمار راجع به مسئله حکومت،
اداره امت دستور و تاکید و توصیف وارد شده است (پیشین، ص ۱۰۸)

بازرگان، در مرز میان دین و امور اجتماعی، ۱۳۴۱/۶/۲۱، می‌نویسد:

«یقیناً هیچکس چه دوست و چه دشمن منکر جامعیت اسلام و عنایت خاصی که از
نظر عقیده‌ای و عملی از ابتدای ظهور اسلام به مسائل زندگی و امور اجتماعی شده
است نمی‌باشد. از خوراک و ازدواج گرفته تا جنگ و کشورداری و داوری» (مذهب
در اردیبهشت، شرکت سهامی انتشار، ص ۱۳۱)

در این دوره بازرگان هدف دین را تأمین سعادت دنیوی و اخروی می‌داند. او



می‌نویسد:

«هدف سیاست خیر و سعادت مردم است. ولی باز یک شاخص مرزی نمودار می‌شود: برخلاف تصور خیلی از تجلده مآبها، هدف دین خیر و سعادت دنیوی تنها نیست، اخروی صرف هم نیست و اصولاً در قرآن سعادت و تأمین دنیا و آخرت از هم جدا نیستند» (پیشین، ص ۱۴۲)

بازرگان حکومت را شامل و حاکم بر تمام مصالح دنیوی و اخروی می‌داند، وی می‌نویسد:

«حقیقت این است که از این حیث، قصور عمیق و طولانی به زندگی ما مسلمانها مرتکب شده‌ایم و حق توجه به امور اجتماعی و اداره امت و تربیت حکومت را ادا نکرده‌ایم. نه عوام و نه خواص فقه و فقهای ما هزار بار در آب قلیل و کثیر فرو رفته نجاسات را تطهیر اندر تطهیر کرده‌اند. برای کوچکترین ریزه‌کاریهای وضو و تیمم فرعها و بابها و کتابها نوشته‌اند، در امر روزه و حج ذرمین به غبارهایی که وارد حلق شود و پرگار و گوتیا به دایره طواف دور بیت نهاده، راههای بطلان یا بهبود آنها را موشکافها کرده‌اند و یا در تقسیم ارث و تعیین نصاب زکوة پای ریاضیات و ترازو و مقال را به میان آورده‌اند...

ولی دفاع و جهاد را به اختصار گذرانده‌اند، امر به معروف و نهی از منکر از دو قرن پیش به این طرف (به قول آقای مطهری) از رساله عملیه خارج ساخته‌اند و بالاخره مسئله حکومت و سیاست یا اداره امت را که شامل و حاکم بر تمام مصالح دنیوی و اخروی است و گرداننده سایر امور می‌باشد، اصلاً وارد نشده‌اند (با تقریباً وارد نشده‌اند) (پیشین، ص ۱۴۴ و ۱۴۳)

۱۰. عنوان اولیه سخنرانی مهندس بازرگان «آخرت و خدا تنها هدف بعثت انبیا» بود که پس از انتقادات دوستانش، در متن نهایی، به «آخرت و خدا هدف بعثت انبیا» تغییر یافت. اما در سراسر متن نهایی عنوان اولیه با تمایز گوناگون تکرار شده است. به عنوان نمونه.

«منحصراً شناختن برنامه بعثت انبیا به آخرت و خدا» ص ۳۱

«منحصراً دانستن رسالت انبیا به آخرت و خدا» ص ۳۵

«تنها برنامه بعثت انبیا آخرت و خدا است» ص ۳۵

۱۱. «در مقابل رکود و ضعفی که بر بیکر حیاتی و ستون اقتصادی و نظامی و سیاسی جوامع اسلامی مستولی شد یک عضو رشد نمود و عمده مواد غذایی با علاقه‌ها و فعالیتها را به سمت خود کشاند... کار دنیا منحصر به دین شد و کار دین منحصر به فقه... وقتی... به جای توجه به عمق و معنی و مقصد تعلیمات دین به مظاهر خارجی و حرکات و شکلها پرداخته می‌شود و عقیده و معرفت و فهم و تربیت و اخلاق و خدمت و فعالیتها و جهاد که قسمت اعظم آیات قرآن را تشکیل می‌دهد در بوته اجمال افتاد و در عوض روی تعداد بسیار معدود آیات که راجع به احکام فقهی است همه مدارس و مکاتب و منابر به پا شود و بحثها و کتابهای تمام نشدنی راه یافتند و بالاخره شخصیت افراد و اداره اجتماع تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد... چنین سرطانی کار را به هلاکت می‌کشاند» (یک نیازی، صص ۱۲۵-۱۲۴)

۱۲. عبدالرحمن ابن‌خلدون، مقدمه ابن‌خلدون، ص

۱۳. مهندس بازرگان در بعثت و ایدئولوژی و اکثر سخنرانیهای روز مبعث، آیه بعثت را اینطور می‌فهمید و می‌فهماند که دین و رسالت پیامبر برای حکومت و سیاست است. برای نمونه در بعثت ایدئولوژی می‌نویسد:

«قسمت اعظم آنچه اساس و مشترکات ایدئولوژیها است به نحوی در آیه منعکس می‌باشد» (بعثت و ایدئولوژی، ص ۶۹)

«در اسلام از قدم اول ایمان و عمل توأم بود و دین و سیاست (به معنای اداره امت) پایه‌های هم پیش می‌رفت. قرآن و سنت سرشار از آیات و اعمال مربوط به امور اجتماع و حکومت هستند» (پیشین، ص ۷۵)

اما برای اولین بار در سال ۱۳۶۴ در روز بعثت ذیل عنوان ناگفته‌های بعثت می‌گوید: «حکومت یا مدیریت جامعه در چهارچوب آیه بعثت یا رسالت پیغمبر (که تلاوت آیات و تزکیه است و تعلیم کتاب و حکمت) منظور نگردیده است و به نظر نمی‌آید که جزو

برنامه رسالت و ماموریت فرستادگان خدا بوده باشد.» (آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، ص ۱)

۱۴. «حکومت و سیاست یا اداره امت و مملکت و ملت، از دیدگاه دیانت و بعثت پیامبران، تفاوت اصولی با سایر مسائل و مشاغل زندگی ندارد. همانطور که قبلاً گفته شد اگر اسلام و پیامبران به ما درس آشنیری و باغداری یا چوپانی و خانه‌داری نداده و به خودمان واگذار کرده‌اند تا با استفاده از عقل و تجربه و تعلیمات و با رعایت پاره‌ای احکام حلال و حرام شرعی، آنها را انجام دهیم، امور اقتصاد و مدیریت و سیاست هم به عهده خودمان می‌باشد. کما آنکه قرآن، با وجود ارزش و اعتبار و احترام فوق‌العاده‌ای که برای علم و تعلیم و تفکر قائل است و مکرر آنها را سفارش کرده است. در هیچ سوره و آیه‌ای درس ریاضیات یا زمین‌شناسی و الکترونیک یا فلسفه و فیزیک به ما نمی‌دهد. بنابراین اشکالی ندارد که ادیان الهی مبارزه با ستمگران و عدالت و اداره امتها را تجویز و تاکید کرده باشند ولی ایدئولوژی و احکام و تعلیمات خاصی در آن زمینه‌ها نداده باشند» (آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، ص ۳۱)

«به این ترتیب چنانچه آخرت و خدا را برنامه اصلی بعثت انبیا بدانیم و امر و اصلاح دنیا هدف و وظیفه ادیان الهی نباشد دیگر ایراد و نقیصی برای ادیان نخواهد بود که گفته شود در اصول و احکام دین همه مسائل و مشکلات زندگی و دستورالعمل‌های جامع و کامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد نیاز جوامع وجود ندارد. یا بگوییم که یک ایدئولوژی صرفاً دینی می‌تواند به لحاظ سیاست و مدیریت و اقتصاد یا به طور کلی دین‌شناسی و جهان‌بینی انسانی و فلسفی و فنی، کامل و کافی نباشد» (پیشین، ص ۲۷)

۱۵. «عملاً اجرای آن توصیه‌ها و تذکرها یا احکام و دستورالعمل‌ها به طور طبیعی و قهری موجب سلامتی و صلح و نیرومندی مسلمانان و وسیله بهبود و صفای روابط خانوادگی و اجتماعی و حتی ملی و بین‌المللی آنان می‌گردد. علاوه بر آن، صداقت، امانت، عدالت، خلعت بنوع و سایر صفات اخلاقی و وظایف دینی، تقلیل و تسهیل فوق‌العاده در تشکیلات و خدمات و هزینه‌های دولتی، بوجود آورده به طور مستقیم و غیرمستقیم بازده یا راندمان کلیه عملیات و تولیدات و محصولات را بالا برده اجازه همکاریها و سرمایه‌گذاریهای وسیع را می‌دهد. یا به تعبیر قرآنی ابواب برکات آسمانی و زمینی را بر روی خلائق می‌گشاید. و به همان نسبت نیاز امت را به حکومت و دولت خفیف کرده مرحله نهایی آن، لافاقل به لحاظ امور داخلی، حذف حکومتها خواهد بود. از این جهت می‌توان گفت که قرآن و رسالت پیغمبران نسبت به امور دنیایی ما نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر آنچه از این بابت عاید انسانها می‌گردد «محصول فرعی» محسوب می‌شود و به طور ضمنی به دست می‌آید. بدون آنکه اصل و اساس باشد یا به حساب هدف بعثت و وظیفه دین گذارده شود.» (پیشین، ص ۲۸)

«آنچه در این اظهارات و استدلالها صددرصد صحیح می‌باشد و ما در بیانات قبلی روی آنها تکیه کرده‌ایم اولاً فواید و آثار مثبت دنیایی داشتن آیات جهاد و قضا و قسط و غیره است. منتها می‌گفتیم اینها آثار فرعی مفید و نتایج ضمنی هستند که غیرقابل انکارند» (پیشین، ص ۳۴)

۱۶. «دینی که به خاطر دنیا درست شود، خدایی که برای درد و آرزوهای دنیا پرستیده شود یا آخرت و بعثت و ثوابی که در راه خواسته‌های دنیا تأمین گردند نه دین است نه خدا و نه آخرت. شرکی است در کنار و در برابر توحید و مصادیقی از انقلاب و بازگشت به عقب، یا خسران و هلاکت (آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، ص ۳۵)

بازرگان این سؤال اساسی را مطرح می‌سازد که «اصرار ما در منحصر دانستن هدف دین به آخرت و خدا و تفکیک رسالت انبیا از سیاست و اداره دنیا، برای چیست؟» بازرگان دلایل و علل اصرار خود را هفت زبان و آفت و انحراف ناشی از آن نظریه ذکر می‌کند.

یک: تبدیل توحید به شرک «در جمهوری اسلامی خودمان نیز دیدیم که شعار «دین و دنیا، به صورت ادغام دین و سیاست» و «سیاست تابع روحانیت» کار را به جایی رساند که گفتند حکومت و بقای نظام (یا به بیان دیگر بقای قدرت و حاکمیت) از اولویت و اصالت برخوردار بوده اگر مصالح دولت و حفظ امت اقتضا نماید می‌توان



اصول و قوانین شریعت را فدای حاکمیت نمود. و تا «تعطیل توحید» پیش رفتند و وقتی فرض بر این باشد که تمثیت امور دنیا و اداره امته جزو برنامه بعثت است قهراً رهبری و حکومت باید به دست کارشناسان شریعت قرار گیرد.»
دو: انصراف از دین و سلب امید و ایمان مردم نسبت به دین، در اثر ناتوانی دین و شریعت در جوابگویی به مسائل بی‌شمار و نوظهور علمی و انسانی و حل مشکلات دائم‌التزاید فردی و اجتماعی دنیا.

از آنجا که مکاتب توحیدی و رسالت انبیا و شریعتها، نه برای جوابگویی به مسائل علمی و عملی جهان بی‌نهایت گسترده و مرموز بوجود آمده است و نه به منظور درمان دردهای آدمی و مشکلات دنیایی نازل گردیده است و چنین انتظار و ادعا پشتوانه محکم و مستندی در کتاب و سنت نداشته، صرفاً مخلوق آمال و افکار بشری است، وقتی مردم مومن و مخصوصاً جوانان پرشور و امید، مواجه با ناتوانی و عجز ادیان گردند و ببینند که متصدیان و مدافعان ناچار می‌شوند که به اصلاح و التقاط یا عجز و اعتراف بپردازند، نسبت به اعتقادات خود سرد و بدبین می‌گردند.

سه: نتایج معکوس و تجربیات تلخی که از تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت حاصل می‌شود.

چهار: اسلامی که با پشتوانه قدرت و روشی آکراه پیش برود، بیشتر کالای شیطان است تا دین خدا.

پنج: «دین برای دنیا» یا «ترک دنیا به خاطر دین» دو حالت افراط و تفریط در دین هستند.

شش: اعتقاد به اینکه پیامبران خدا صرفاً خبردهندگان و تدارک‌کنندگان قیامت و آخرت و معرفی‌کنندگان خالق یکتا بوده‌اند و دنیا چیزی جز مزرعه و کشتزار یا میدان فعالیت و تربیت آدمی برای حیات جاودان و خدایی شده انسان نمی‌باشد، ضرورتی است نیروبخش برای بقاء دین و دنیا و نگاهداری انسانها، در چنین روزگار سراسر رنج و ملال.

هفت: اما مسئله مهمتر زیان سنگینی است که طرز تفکر «دین برای دنیا» به بار می‌آورد. انتظار یا اعتقاد به اینکه بعثت پیامبران و تعلیمات آنان - کلاً یا ضمناً - به خاطر اصلاح انسانها و اداره صحیح امور فردی و اجتماعی آنها در دنیا می‌باشد و ادیان توحیدی، علاوه بر اصول و احکام عبادی، جامع اندیشه‌ها و رهنمودهای لازم برای بهبود زندگی افراد و جوامع بشری هستند، باعث می‌شود که مومنین و علاقه‌مندان احساس وظیفه و نگرانی نکنند و درباره مسائل و مشکلات خود و اجتماع و جامعه بشری به امید اینکه دستورالعمل و پاسخ این وظایف و مسائل در دین آمده است در صدد تغییر و فعالیت و تلاش خارج از احکام دین برنیایند بلکه کافی خواهد بود که در انجام حدود و وظایف شرعی مراقبت لازم به خرج دهند تا دنیا و آخرتشان به وجه احسن نامین گردد. بدون آنکه احتیاج به کسب دانشها و کنجکاوی و تفحص در مسائل و قوانین طبیعت و خلاق داشته باشند و با دنیای خارج خودشان و اکتشافات و اختراعات برای چاره‌جویی مشکلات فراینده زندگی و دنیا بپردازند. علاوه بر آن ناچار شوند اصرار بورزند که شریعت و فقهشان چون از طرف خدا است و کامل و جامع می‌باشد به همان صورت که هست جواب همه نیازها و اشکالات و ابزلهای همه عصرها و انسانها را داده و نباید چیزی در آن وارد گردد و تغییری در آن داد.» (پیشین، صص ۴۲ - ۳۵)

۱۷. «ماحصل کلام آنکه آنچه از مجموعه آیات و سوره‌های قرآن برمی‌آید قسمت اعظم و اصلی آن بر محور دو مسئله خدا و آخرت است. خدا به صورت پذیرش و پرستش او و خودداری شدید از پرستش و پیروی خداهای دیگری و آخرت به صورت قبول قیامت و زندگی دوگانه آن دنیا، ضمن آنکه احکام فقهی کمتر از دودرصد آیات قرآن را به خود اختصاص داده است» (آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، ص ۲۱)

«آنچه در هیچیک از این سرفصل‌ها یا سروسورها و جاهای دیگر دیده نمی‌شود این است که گفته شده باشد ما آن را فرستادیم تا به شما درس حکومت و اقتصاد و مدیریت یا اصلاح امور زندگی دنیا و اجتماع را بدهد. ولی به طور کلی گفته شده است که شما در روابط فیمابین به عدالت و انفاق و خدمت و اصلاح را پیشه کنید و

تا عمل صالح انجام ندهید ایمان به خدا شما را راهی بهشت نخواهد کرد.» (پیشین، ص ۲۲)

۱۸. شرح این مطلب را در داور دینی، باور دینی آورده‌ام. رجوع شود به فیهما و ذینا. یدئولوژی ص ۴۵ تا ۷۸ و نیز به کتاب قصه آریاب موعظت مقاله جامعه تهبذب بر تن احباء ص ۳۶ تا ۴۶

۱۹. مهندس بازرگان در آخرین مکتوبش، درباره سیر از ایدئولوژیک کردن اسلام به جدایی دین از ایدئولوژی، می‌نویسد: «از خود نرسیده‌اید که چگونه ممکن است کسی که در سالهای قبل از ۴۰ در زمانی که داعیان حکومت اسلامی امروزه سرورگار با ایدئولوژی و مبارزات سیاسی نداشت، در زندان شاه کتاب بعثت و ایدئولوژی را نوشته و نشان داده است که دربرابر همه فلسفه‌های اجتماعی و مکاتب سیاسی و غربی می‌توان از اسلام و از برنامه بعثت پیغمبران، ایدئولوژی جامع و مستقل برای اجتماع و حکومت خودمان استخراج کرد و کسی که به عنوان وظیفه دینی، بیش از نصف عمر خود را در مبارزه علیه استبداد و استیلاهای خارجی گذرانده و برای حاکمیت قانون و ملت فعالیت کرده است، حالا طرفدار «تتر جدایی دین از ایدئولوژی و منع دین از نزدیک شدن به حوزه دستورات اجرایی» شده باشد؟

شاید این اطلاع را هم نداشته باشید که در اواخر سالهای ۴۰ (تا آن جا که به خاطر دارم) بنابه پیشنهاد آقایان طاهر احمدزاده و احمد علیبابایی، گروهی را از خود آن دو بزرگوار و آقایان طالقانی، دکتر سبحانی، مطهری، دکتر شبیبانی، خامنه‌ای و حجتی کرمانی تشکیل دادیم تا به تدوین یک جهان‌بینی اسلامی بپردازیم و پایه برای خیلی اندیشه‌ها و اعمال، مخصوصاً ایدئولوژی مسلمانان بسازیم. جلسات متعددی برای مطالعه و مقابله منتهی‌العرضه شده تشکیل شد. در میان آنها متن پیشنهادی آقای خامنه‌ای جزو برجسته‌ترین بود. آقایان حجتی کرمانی و دکتر شبیبانی مأمور تنظیم متن نهایی شدند. متأسفانه در اثر حمله ساواکها به خانه آقای حجتی متنا و فیضا مغفود و طرح متوقف شد.

قبل از آن جریان، گمان می‌کنم در سال ۳۵ بود که یک سخنرانی به دعوت کانون نشر معارف اسلامی مشهد درباره «حکومت اسلامی» از دریچه دینی و اجرایی ایراد کردم که تا زگی داشت و مورد استقبال استاد شریعتی و جوانان کانون قرار گرفت.

آن چه باید اضافه کنم این است که ایدئولوژی می‌تواند اصول و اهداف یا چارچوب خود را از دین بگیرد ولی دین و ایدئولوژی دو مقوله جدا از یکدیگرند. ادیان توحیدی الهام شده از طرف خالق عزیز حکیم، قطعاً نظر و اثر در شئون دنیایی و انسانی دارند ولی از یک افق دیگر و برای منظوری غیر از جوابگویی و حل مسائل و مشکلات دنیایی انسانها آمده‌اند که تفحص و تلاش در آنها برعهده خودمان گذاشته شده است. بعثت و ماموریت پیامبران برای مسائل و موضوعاتی بوده است خیلی خیلی بزرگتر و بالاتر از آن چه شش‌دانگ ذهن و اشتغالات بشر را جذب کرده و بکلی دور از دسترس و درک یا دانش و آزمایش او است. یعنی آخرت و خدا! بنابراین نباید انتظار داشت که اسلام (یاسیجیت و یهودیت) برای ما اساسنامهها و آیین‌نامهها یا قوانین شسته زفته کامل درباره ایدئولوژی، حکومت، اقتصاد، علوم و فنون، پزشکی و بهداشت به دستمان داده باشد یا بدهند. همچنان که آشپزی، خیاطی، معماری و سایر فنون زندگی و علوم و اکتشافات را نیز تعلیم ندهاده‌اند. ولی بالمکس، ما می‌توانیم و - اگر خداپرست و خدا دوستیم باید، در تدوین ایدئولوژی، سیستم حکومت، قوانین اقتصاد و در کلیه فعالیتها و خواسته‌ها طوری حرکت و عمل کنیم و تدوین اصول و فروع کنیم که اولاً بر طبق کتاب و سنت به سوی خدا و در جهت تکامل و تقرب باشد، ثانیاً مباینت و مخالفت با رهنمودهای دین و حدود و احکام شریعت نداشته باشد. اگر چنین کردیم می‌توانیم اسم آن را ایدئولوژی اسلامی، حکومت اسلامی، یا اقتصاد اسلامی و غیر آنها بگذاریم. متوجه هم باشیم که چنین دستاوردها، اگرچه نام اسلام یا خدا و دین روی آنها گذاشته شده باشد، مانند کتاب خدا و آیین انبیا، ازلی و لاتغیر نیستند. زیرا ناشی از بشر و ناظر بر بشر بوده قهراً مشمول تحول و تکامل برحسب شرایط متغیر روزگارند.» (کبهان هوایی، ۳ اسفند ۱۳۷۳)